

A WORLD VISION FROM CITY OF HERETICS

<http://www.ghandchi.com/314-Vision-plus.htm>

یک جهان بینی از سوی شهر مرتدان

اگر در اروپای قرن پانزدهم، ژنو کالوین Calvin به شهر مرتدان معروف بود، در قرن بیست و یکم، تمام شهرهای ایران و جامعه های ایرانی خارج را میتوان شهرهای مرتدان نامید. اگر در 1600 **جوردانو برونو** را در رم زنده زنده در آتش سوزاندند، امروز **سلمان رشدی** را که حتی ایرانی نیست، و در خارج ایران زندگی میکند، از طرف آیت الله خمینی به مرگ محکوم کردند، و ایرانیانی که مبنای تئوکراسی اسلامی را مورد سؤال قرار دادند نیز سرنوشتی بهتر از وی نداشته اند. با وجود همه عکس العمل های خشونت بار ارتدوکسی، نتنها شقاق dissent در اسلامگرایی، بلکه شقاق در همه گروه های مذهبی و سیاسی، واقعیت هر روزه ایران است.

گوئی که تئوکراسی جمهوری اسلامی ایران، به مردم آموخته است که صرف نظر از دیدگاه سیاسی یا مذهبی خود، اصول خود را به زیر سؤال ببرند، و در نتیجه رشد شقاق در میان ایرانیان گوناگون، چه در ایران و چه در خارج، در سال های 2000، توصیف زیر از رم سال 1600، زمان سوزاندن جوردانو برونو را به یاد میاورد، و نشان میدهد که هر انسان با درایتی، پس از دیدن چنین وحشیگری، برای دفاع از دگم (خشکمغزی فکری)، به نتیجه زیر سؤال بردن همه اصول اساسی اعتقادات خود میرسد:

"برای سال 1600 بیش از سه میلیون نفر در رم Rome جمع شده بودند. راهپیمایی زوار، و شلاق زدن به خود، برای طلب بخشش از گناهان. با چندین برابر شدن دزدی و قتل، شهر در آشفتگی بود. عدد 1600 [در لاتین] از یک رقم نه و یک رقم هفت تشکیل شده، و معنایی سحر انگیز داشت: شاید حاکی از آن بود که پایان نزدیک است. پیامبران غیبگویی میکردند. در همین حال، توبه کاران که انتظار داشتند قبل از دیر شدن، آموزش لازم از گناهان را دریافت کنند، از طرف رمی های شریف سر کیسه میشدند. یک جاذبه ثانوی در 17 فوریه اعلامیه اش در آمد. نولان [جوردانو برونو]، سر سخت ترین مرتد، در پیازا سنتا فیور سانتا فیور Piazza Santa Fiore به آتش کشیده میشد. شاهد مراسم هم یک آلمانی بود که به مذهب کاتولیک گرویده بود، محقق با نام اسپر شاپ Schopp Gaspar که در هیچ منازعه الهیات غایب نبود. وی مانند لاشخوری در انتظار واپسین روزهای برونو است، تا که آخرین کلمات وی را برچیند و پخش کند. ما به او برای گزارش مقاومت برونو در برابر قاضیان خوددر سنتا ماریا سوپرا مینرو sopra Minerva Santa Marialا میگویم که شما بیش از من که دریافت کننده حکم هستم، از دادن حکم علیه من هراس دارید." و پس از سوختن، شاپ به این شرح، واقعه را با نگاهی مملو از کینه، بغض، و حسرت به رئیس دانشگاه آلدورف Altdorf گزارش میکند: "بدینگونه وی با حالتی تأسف بار از طریق کباب شدن هلاک شد، و او میتواند برود و در آن دنیاها خارق العاده که خیال بافی کرده بود بگوید، که چگونه در این جهان با کافران خدانشناس در رم رفتار میشود." شاپ یک دهه بعد دوباره در سلول کمپانلا ظاهر میشود و به ظاهر قول میدهد که برای رستگاری برونو کوشش کند، وقتی که در واقع مشغول سرقت آثار ادبی دستنوشته هائی بود که میتوانست به آنها دسترسی یابد." [P. 241, 1979, Western World Utopian Thought in the, Frank R. Manuel and Fritzie P. Manuel]

اگر دیدگاه ارتجاعی اسلامگرایی **انقلاب 1357 ایران** بیان بازگشت به گذشته، در پاسخ به بحران جامعه صنعتی بود، در مقایسه، بینش امروز از جهان، از دیدگاه جنبش دموکراسی خواهی ایران، بیانگر جامع ترین کوشش فراسوی پارادیم جامعه صنعتی، جهت درک وقایع جهانی است.

اگر اساساً جنبش های ترقی خواهانه در غرب از توجه به جنایات رژیم هائی نظیر جمهوری اسلامی مسامحه کرده اند، و توجه خود را معطوف به نقد جریانات ناسیونالیسم افراطی مداخله جوی غرب نموده اند، فعالین جنبش دموکراسی خواهی ایران، نتنها خصلت قرون وسطائی رژیم هائی نظیر جمهوری اسلامی را نشان

داده اند، بلکه به غرب یاد آور شده اند که وقتی با ناسیونالیسم اقراطی غرب روبرو میشوند، به دستاوردهای خود در عرصه های ارزش های حقوق بشری، دموکراسی، و عدالت وفادار مانند، و این ارزش ها را فدای ملاحظات معامله با کشورهای توسعه نیافته نکنند، یعنی با ظاهر مبارزه با کلونیالیسم، در جهت خشنودی appeasement رژیم های قرون وسطایی نظیر جمهوری اسلامی نباشند.

جنبش دموکراسی خواهی ایران با جریانات مداخله جوی غرب مقابله میکند، اما نه نظیر گروه های ضد جنگ در غرب، که شعار های باصطلاح ضد امپریالیستی ضد امریکائی رژیم های نظیر جمهوری اسلامی ایران را ذکر میکنند، تا که سکوت خود درباره قساوت های این رژیم ها را توجیه کنند. این امر به این معنی نیست که فعالین جنبش دموکراسی خواهی ایران از مداخله جویی ناسیونالیست های اقراطی آمریکا، که خواهان حمله به نقاط مختلف جهان، بمثابة راه حل بحران جامعه کهن صنعتی هستند، دفاع میکنند. اما تفاوت به این معنی است که عقائد و عمل قرون وسطایی رژیم های نظیر جمهوری اسلامی ایران همان اندازه نیروی و افس گرا در جهان است که ناسیونالیسم اقراطی مداخله جویان غرب.

جنبش دموکراسی خواهی ایران نیروهای ترقی خواه غرب را متحد خود می‌شناسد، اما تا زمانی که این متحدین تغییرات ژئوپلیتیک را درک نکنند، و ملاحظه نکنند که ما در عصر کلونیالیسم زندگی نمی‌کنیم، نیروهای ضد جنگ نمیتوانند با واقعیات دنیای کنونی دست و پنجه نرم کنند.

آنها خطر حمله نیروهای ناسیونالیست اقراطی به گلوبالیسم را درک میکنند، که خود یک روی سکه است، اما در عین حال آنها از دیدن حمله ماقبل صنعتی به گلوبالیسم، از سوی نیروهای و افس گرای کشور های توسعه نیافته غافلند، که روی دیگر سکه کوشش های ارتجاعي برای بازگشت به گذشته است. حتی نیروهای ضد جنگ در زمانهائی متحد این نیروهای و افس گرای کشورهای توسعه نیافته اند، و این خود سدی در برابر توسعه جوامع فراصنعتی در سراسر جهان است.

اشتباه بالا موضوعی است که جنبش ضد جنگ، در بینش خود، از نظر انداخته است، که باعث شده سببیت و قساوت رژیم های نظیر جمهوری اسلامی را از دیده بیاندازد؟ چرا توجیه گران ایرانی جمهوری اسلامی در خارج، گروه های **لابی ایست**، جنایات رژیم را زیر پرچم مبارزه با تجاوز و کلنیالیسم انجام میدهند؟ آیا آنها سلاخی بختیار و برومند را در پاریس ندیده اند؟ آیا درباره ترور قاسملو و رهبران کرد نشنیده اند؟ آیا از کشتار فروهر ها در ایران توسط مأمورین وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بی خبرند؟ آیا همه اینچشم پوشی ها اهمال و مسامحه است؟ آیا فعالین جنبش ضد جنگ کتاب های کسانی نظیر **استیو امرسون** را درباره قساوت اسلامگرایان در داخل امریکا ندیده اند؟ مشکل بی اطلاعی نیست، بویژه پس از جنایت 11 سپتامبر سال 2001، مسأله این است که جهان بینی جنبش های ضد جنگ و طرفدار صلح در غرب، دیدگاه های عقب مانده است، که باعث سمت گیری آنان با رژیم های نظیر جمهوری اسلامی ایران یا رژیم صدام شده است.

در پاسخ به دیدگاه های گروه های ضد جنگ در غرب، زمان سمت گیری آنها با میلانویچ و صدام، کارل پاپر، در 1993 قبل از مرگ، به **جنگ ضد جنگ** در رساله **صلح پیگیر Perpetual Peace** کانت اشاره میکند، و در نتیجه مشروعیت دخالت سازمان ملل در بالکان را نشان میدهد. دیگر آنکه کسانی نیز هستند که عمل یک جانبه آمریکا را در عراق محکوم میکنند، اما از مشروعیت دخالت سازمان ملل در افغانستان دفاع میکنند. و دیگرانی که حتی دخالت سازمان ملل در مواردی که یک کشور توسعه نیافته بطور وحشیانه استانداردهای حقوق بشر را زیر پا گذاشته است را نیز محکوم میکنند. همه این انتخاب ها به طرز نبوغ انگیزی قرن هائیش، از طرف امانوئل کانت، در رساله صلح پیگیر وی، ذکر شده اند، و آن نظریات مبانی تئوریک اتحاد ملل League of Nations، و بعد ها سازمان ملل متحد UN را، بوجود میاورند.

دلیل اینکه همه این دیدگاه‌ها معضلات امروز را پاسخ نمیگویند این امر است که ما در زمان شکوفایی دولت‌های ملی زندگی نمیکنیم، که همه این آثر ناتویو‌ها معنی‌میداده‌اند. ما در دوران تنزل دولت‌های ملی، بمتاب‌ه واحدهای سیاسی آینده، زندگی می‌کنیم.

من در 1989 در رساله خود تحت عنوان "[یک دیدگاه آینده‌نگر](#)" این تغییرمهم را توضیح داده‌ام. من نوشتم که همانگونه که قبیله و خانواده اهمیت سیاسی خود را در عصر جدید از دست دادند، در عصر فراصنعتی، دولت‌های ملی بیش از پیش اهمیت خود را در زندگی سیاسی شهروندان خود از دست میدهند. تجدید حیات قدرت سیاسی اجتماعات مدهبی یا خانواده‌ها، کوشش برای بازگرداندن گذشته، در جستجوی برای پاسخ به واقعیت کنونی از بین رفتن دولت‌های ملی به متاب‌ه واحدهای سیاسی است.

بایستی تأکید کنم که مرگ قبائل و خانواده‌ها بمتاب‌ه واحدهای سیاسی بمعنی مرگ عشق به خانواده خود نبود. به همینگونه نیز، مرگ دولت‌های ملی بمتاب‌ه واحدهای سیاسی به معنی مرگ عشق به ملت خود نیست و [احساسات ملی](#) همانگونه که مفصلاً در جای دیگر بحث کرده‌ام به حیات خود ادامه خواهند داد.

اما اهمیت سیاسی دولت‌های ملی کاهش خواهد یافت و یک سازمان بین‌المللی نظیر سازمان ملل میتواند تأثیر بیشتری از رئیس دولت کشور، بر روی زندگی هر فردی داشته باشد. در نتیجه نیاز به آلت‌ناتویو گلوبال برای زندگی * سیاسی * جهان، فراسوی پارادیم دولت‌های ملی یا کنفدراسیون آنها است.

بینش رفتن فراسوی دولت‌های ملی آن جریانی است که نیروهای سیاسی ضد جنگ و طرفدار صلح میبایست با آن خود را مشخص کنند، تا که به ایده آلهای ارزش‌های جهانی حقوق بشر، که در قرن اخیر فرموله شده‌اند، دستیابی پیدا کنند.

به همانگونه که کنفدراسیون قبائل و خانواده‌ها در زمان تولد دولت‌های ملی نمیتوانست جایگزین تحول نوین دولت‌های ملی در آزمون شود، سازمان ملل یا کنفدراسیون دولت‌های ملی نیز نمیتواند معضلات دنیای امروز را حل کند، و ارزش‌های نو بایستی سازمان‌های نوینی را فراسوی دولت‌های ملی خلق کنند.

از اقتصاد تا علم، سازمان‌های فراملی هرروز در عرصه‌های مختلف بین‌المللی بوجود می‌آیند و ارتباطات جمعی و اینترنت به این توسعه یاری بسیارمینمایند. حتی پیش از گسترش اینترنت، در زمان تنش آمریکا و شوروی، سازمان فراسوی جنگ [Beyond War](#) در پالو آلتو کالیفرنیا، که دوست مرحوم من [جک لی](#) از بنیان‌گذاران آن بود، نمونه‌ای از کوشش‌های بین‌المللی برای رفتن فراسوی پارادیم جنگ و صلح دولت‌های ملی بود.

[رلاتیویسم فرهنگی](#) که در میان جنبش‌های ضد جنگ و صلح کنونی محبوب است، ارزش‌های جهانی حقوق بشر، که خود آغازگر این جنبش‌ها بوده‌را، نفی میکند، و این اندیشه بلوک اصلی در برابر نیروهای ترقی‌خواه در غرب بوده است، و باعث شده که یک آلت‌ناتویو فراصنعتی بین‌المللی، در برابر جنگ و صلح جامعه صنعتی شکل نگیرد، و این نیروهای ضد جنگ، به یاران نیروهای واپس‌گرای کشورهای توسعه نیافته مبدل شده‌اند.

طرفداران رلاتیویسم فرهنگی در واقع برای دیدگاه‌های دنیای توسعه نیافته احترامی قائل نیستند، وگرنه نیروهای واپس‌گرای کشورهای توسعه نیافته را محکوم میکردند، همانگونه که ناسیونالیست‌های افراطی غرب را محکوم میکنند. نگرش آنها به جنبش دکوراسی خواهی دنیای غیر غربی، بسیار لطف‌منشانه است، وقتی که از درک نیروهای [ترقی‌خواه](#) که از شهر مرتدان فریاد میزنند عاجزند. آنها فکر میکنند صلاح کار را بهتر میدانند، که از دولتهائی نظیر جمهوری اسلامی حمایت میکنند و گزارش‌های قتل مرتدان، قطع دست، کور کردن، و قساوت‌های دیگر را نادیده میگیرند، و نمیشنوند که چگونه پلورالیست‌های واقعی

در این جوامع توسط نیروهای فزون و سطاتي نظير طالبان و جمهوري اسلامي قلع و قم ميشوند. جوامعي که در آنها **پلوراليسم** قرن ها توسط يکتاگرائي در بند بوده است

در واقع، مسأله عميق تر از درک نکردن فریادهای ترقی خواهان ایران از سیاهچالهای جمهوری اسلامی است. مشکل دیدگاه جامعه صنعتی گذشته در جنبش ضد جنگ کنونی است که آنرا عقب نگه داشته است. نیروهای ترقی خواه غرب میتوانند از شهرهای مردمان ایران بیاموزند، وقتی مردم در نگاه به آینده، اصول اساسی ایدئولوژی های گذشته جامعه صنعتی را برزیر سوال میبرند، چه اشکال سوسیالیستی آن جامعه و چه اشکال سرمایه داری آن.

تنها ضد جنگ بودن، معضلات دنیای کنونی را پاسخ نمیدهد، و فرد میتواند به مدافع فاشیستهای نظیر صدام حسین مبدل شود، همانگونه که برای نیروهای ضد جنگ اتفاق افتاد، و همانگونه که امروز آنها درباره جنایات جمهوری اسلامی ساکت هستند، و بجای آنکه این نیروهای مترقی غرب از سببیت جمهوری اسلامی بگویند و با آن مقابله کنند، دست راستی های نئوکان neocons افشاگری از نیروهای سیاه قرون وسطایی را انجام داده اند. تفتیش عقاید، سنگسار، چشم در آوردن، و قطع عضو در ایران واقعیت است، و قتل مرتد طبق قانون سرزمین است، و همه در زمانی که برای بیش از 4 سال، رئیس جمهور و مجلس کشور خود را رفرمیست خوانده اند.

هدف من به دور ریختن جنبش ترقی خواهانه در غرب نیست. بالعکس من جنبش های ضد جنگ و طرفدار صلح را متحدین بالقوه جنبش دموکراسی خواهی ایران میدانم، اما نه با دیدگاه کهنه شده کنونی شان از جهان، که از عصر کلونیالیسم با خود حمل کرده اند، بدون آنکه درک کنند که بینش آنها دنیایی را ترسیم میکند که از آن قرن ها گذشته است. **کلوپالیسم** هم معضلات خود را دارد اما مطمئناً آنها با مسائل کلونیالیسم یکی نیستند.

دیدگاه جامعه فراصنعتی، کوشش برای پایان دادن به وضعیت اکثریت انسانها از زندگی به مثابه ابزار است که طی هزاره ها جنین بوده است، و سعی در طرح زندگی اقتصادی و اجتماعی آینده به دور امکانات هوش مصنوعی و نئوتکنولوژی است، و نه در مقابل آن، که نتیجه ای جز تطویل زندگی بشر بمثابه ابزار نبوده، و در واقع یاری رسانی به دیدگاه های واپس گرایانه اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی است.

ما اکنون سه دهه است که توسعه شدید فرا صنعتی را دربرخی نقاط مختلف جهان شاهد بوده ایم، اما هنوز ساعت کار هفتگی تغییر نکرده است. درست است که برخی از حرفه ها ممکن است بیش از ساعت کار هفتگی فرض شده گذشته کار کنند، اما جامعه در مقیاس وسیع بایستی تا حال به کمتر از **30 ساعت** کار در هفته در کشور های پیشرفته میرسد. همچنین من موضوع اینکه **عدالت اجتماعی** در جوامع فرا صنعتی کاملاً با جوامع صنعتی متفاوت است را در جای دیگر بحث کرده ام، و مسائلی نظیر مالیات و رفاه اجتماعی، میبایست در این راستا تجدید ساختمان شوند، یعنی بر مبنای واقعیات کنونی.

تعهد به دنیای فرا سوی جامعه صنعتی گذشته، مقاومت اصلی را در غرب از سوی نیروهای جامعه صنعتی بر میانگیزد، که پایگاه نیروهای سیاسی ناسیونالیست افراطی هستند، اما در کشورهای توسعه نیافته، بخاطر ضعف توسعه صنعتی، مقاومت اصلی از سوی نیروهای ماقبل صنعتی است. این امر دلیل رنگ و بوی مذهبی و ایدئولوژیک در جهان توسعه نیافته است، که بسیار بیش از کشورهای توسعه یافته است.

در نتیجه ناسیونالیست های افراطی در آمریکا، بهترین متحدین خود را در میان نیروهای قرون وسطایی اسلامگرائی و سلطنت طلب مییابند. از طالبان و جمهوری اسلامی تا عربستان و عراق. این موضوع را در آوریل 2002 در رساله خود تحت عنوان "**ایران و عربستان سعودی: سلطنت ها و اسلامگرائی ها**" مفصلاً بحث کرده ام.

نیروهای ترقی خواه غرب بایستی با اتحاد واپس گرایی نیروهای سیاسی گذشته، که هدفش سد کردن توسعه گلوبال فراصنعتی است، به مقابله برخیزند. حمایت از نیروهای ماقبل صنعتی کشور های توسعه نیافته همانقدر غلط است که حمایت از نیروهای ناسیونالیست افراطی غرب، چنین اتحادها راه رسیدن به صلح و حقوق بشر نیستند.

رلاتیویسم فرهنگی از درک و اقعیت جدید جهان عاجز است، چرا که کماکان جهان را در چارچوب جنس سوسیالیستی گذشته میبیند، هر چند با مدل سوسیال دموکراسی از سوسیالیسم، و با کشورهای توسعه نیافته با لطف گرایی رفتار میشود، یعنی دیدگاههای ترقی خواهانه ای که از کشورهای نظیر ایران سرچشمه میگیرند را جدی نمیگیرند، زمانیکه این **دیدگاهها** بروشنی در تضاد با جنبش ضد جنگ در غرب هستند، جنبشی که اساساً تأثیر نیروهای سیاه قرون وسطایی در خاورمیانه و نقاط دیگر را نادیده میگیرد.

نیروهای ترقی خواه غرب، متحدین طبیعی جنبش دموکراسی خواهی ایران هستند، اگر که بتوانند مخالفت ارتجاع قرون وسطایی با گلوبالیسم را، از کوشش های برای دموکراتیزه و عادلانه کردن گلوبالیسم در سطح جهانی تفکیک کنند. جنبش ضد جنگ در غرب نیاز به مرتدان خود دارد تا که شکل گیری **تمدن های نوین** را در عصر حاضر درک کرده و به آن یاری رساند.

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

16 بهمن 1382

February 5, 2004

متن بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/314-VisionEng.htm>

مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com/BasicWritings.htm>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>

